

زندگی نامه هانس کریستین آندرسن



«هانس کریستین آندرسن HANS-CHRISTIAN-ANDERSEN» در دوم آوریل ۱۸۰۵ در کلبه محقری در جزیره «فیونی» دانمارک از پدری کفش دوز و بسیار تهیدست متولد گردید و در چهارم اوت ۱۸۷۵ درگذشت. با وجود ظلمت فقر هنوز نوری از شادی در آن کلبه می تابید، زیرا پدر با تمام نیرو برای کامکاری و پیشرفت فرزندانش می کوشید. هانس یازده ساله بود که این اشعه ی حرارت بخش نیز خاموش گردید؛ پدرش وفات یافت و او ناگزیر تحصیل را رها کرد و به تلاش برای معیشت پرداخت. لیکن نتوانست موفقیتی به دست آورد و به ناچار با عشقی شگفت آور که به آموختن داشت به مدرسه مخصوص بینوایان و یتیمان رفت، در حالی که به جز مطالعه، به حرفه تئاتر نیز علاقه وافری داشت. هانس چهارده ساله بود که به صورت ولگردی بی خانمان به کپنهاک پایتخت کشور خود قدم نهاد. روزهای اول برای تحصیل معاش به آوازه خوانی در کوچه ها پرداخت و پس از چندی توانست کار بی ارزشی در یکی از تئاترها بیابد، اما چندی بعد او را به علت آن که بلوغ، لطف صدای او را از بین برده بود، اخراج نمودند. هانس بار دیگر سرگردان کوچه ها شد. لیکن نبوغ او وی را با چندین تن از هنرمندان سرشناس عصر خویش آشنا نمود و همین آشنایی سبب شد که وی بتواند در تئاتر سلطنتی راه پیدا کند و چون تقریباً از نظر معاش خیال وی راحت شد فوراً در دانشگاه کپنهاک به ادامه تحصیل پرداخت. هانس اولین مجموعه شعرش را «سفری پیاده از

کانال هولمن تا شرق آماگار» نام نهاد. این کتاب را می توان ترانه های رنج بار تنهایی و گرسنگی و دربه دری نام نهاد که آن را در سن ۲۲ تا ۲۵ سالگی تنظیم و منتشر کرد. این ترانه ها به حدی بر هنردوستان مقبول افتاد که «فردریک ششم» برای وی یک مقرری قابل توجه تعیین و از این زمان زندگی هانس به طور کلی تغییر کرد و او توانست بدون بیم از گرسنگی و رنج فردا، به کارهای ادبی پردازد و حتی با مسافرت به ممالک اروپایی (کشورهای ایتالیا، فرانسه، سوئیس و آلمان) مردم را بیشتر بشناسد و با طبیعت و روحیات آن ها بیش از پیش آشنا شود. ره آورد این سفر دو ساله افسانه ها و داستان های دلکشی است که در مجموعه ای به نام «افسانه ها و سرگذشت ها» منتشر نمود. تکنیک ساده، لحن بی پیرایه و خالی از قید اشعار، توانست هانس را به عنوان یک نویسنده بزرگ و این کتاب را شاهکاری برای مطالعه بزرگسالان و کودکان تمام اروپا معرفی کند. آندرسن پس از چندی داستان دیگری به نام «ویلون نواز تنها» و نیز پس از چند ماه داستان دیگری به نام «بدیهه سرا» منتشر نمود. وی در آن زمان نویسنده ای مقتدر بود که همه مردم به وی علاقه داشتند و حتی به شدت مورد توجه دربار بود. این موفقیت ها و شهرت اعجاب آور او، منتقدین و نویسندگانی را که سال ها خون دل خورده و در مکاتب مختلف طبع آزموده بودند به شدت عصبانی کرد تا آنجا که هر روز مقاله ای علیه وی منتشر می شد. آندرسن که تصور می کرد بزرگترین حامیان وی هنرمندان و منتقدین خواهند بود، از احساس کینه و دشمنی این گروه به شدت آزرده شد. ناچار از وطن خویش مسافرت کرد و در هر کشور اروپایی مدتی اقامت نمود. اما افسانه های او به سرعت مشهور شد و با آن که آندرسن خود به آنها علاقه ای نشان نمی داد به تکمیل افسانه هایش پرداخت و نخستین جلد آن ها را با بخش هایی که در سال های ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷ انتشار داده بود تکمیل کرد و در دسترس همگان نهاد؛ از آن به بعد افسانه های دیگری از این مجموعه منتشر کرد که آخرین آنها را در سال ۱۸۷۲ به چاپ رسانید.

در سال ۱۸۶۷ به پاریس رفت و مورد استقبال بی دریغ محافل هنری و مردم قرار گرفت تا اینکه در اواخر عمر به میهن خود بازگشت و در اثر حادثه ای سخت مجروح شد و سه سال پس از این تصادف در سال ۱۸۷۵ در گذشت. در مراسم خاکسپاری تجلیل عظیم و بی سابقه ای از وی به عمل آمد و پادشاه دانمارک شخصاً در تشییع جنازه او شرکت کرد، زیرا به راستی گوهری ارزنده از تارک ادبیات دانمارک گم شده بود.

از آندرسن قریب ۳۵ جلد کتاب باقی مانده است که علاوه بر کتاب هایی که قبلاً ذکر شد می توان «مجموعه قصه» و «داستان»، «افسانه های کوتاه»، و کتاب دلکش و عمیقی به نام «زندگی من» و «تصاویر بی تصویر» را نام برد. این کتاب

مشهورترین اثر این نویسنده است که در آن تجسمی لطیف از «کپنهاک» تا رود «گنگ» و از «گروئنلند تا صحرای آفریقا» در آن نقاشی شده و در این نقاشی نهایت استادی به کار رفته است. محتوای آن نیز بسیار عمیق و گیراست و بیشتر از سایر آثار وی لطف و زیبایی با عمق فلسفی و طنز و انتقاد از نابسامانی‌ها درهم آمیخته است. قهرمانان آثار افسانه‌های وی زیبا، پرحرکت و اغلب مقتدرند، لیکن تنها از اقتدار خود به سود خصایل پاک استفاده می‌کنند. «ژراردو نروال» نابغه‌ی بزرگ ادبیات معاصر درباره‌ی وی می‌گوید. «همه چیز در آثار او زنده است و محسوس» و واقعاً نیز چنین است.